**فقه: زکات، حق المارة، جلسه 36: یک‌شنبه 07/09/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

ما در جلسۀ قبل عرض کردیم که آن چیزی که از ادله استفاده می‌شود تنها جواز اکل از نخل، میوۀ درختان و سنبل هست، به شرطی که همانجا بخورد، اما بخواهد ببرد این جائز نیست.

اما چیزهایی مثل خضراوات، چیزهایی مثل جالیزیجات که ثمره بهش صدق نمی‌کند اینها جائز نیست. دلیل بر جواز نداریم، اصل اوّلی عدم جواز است.

مرحوم آقای خوانساری در جامع المدارک ایشان تعبیری دارند، من حالا عین تعبیر ایشان را بخوانم. ایشان می‌فرماید که «لا يبعد استفادة الإطلاق مما دلّ على جواز الأكل من البساتين فإنّ البساتين فيها الأشجار المثمرة و الزّرع و الخضر.» این تعبیر را کردند.

این خب ما در جلسۀ قبل در مورد بستان عرض می‌کردیم که بستان به معنای باغ هست نه به معنای کشتزار یا جالیزار. ممکن است تصور بشود که آقای خوانساری می‌خواهند بستان را اعم بگیرند. ولی نه، ایشان کلامشان این نیست که بستان اعم است. ایشان می‌گویند بستان به معنای باغ هست ولی ممکن است در باغ زرع و خضراوات هم باشد، بنابراین اطلاق قضیه اقتضاء می‌کند از این زرع و خضراواتی که در باغ هم هست بشود استفاده کرد. علی القاعدۀ به ادامۀ بحث ایشان می‌خواهند با القا خصوصیت استفاده کنند. بگویند خضراوات و زرعی که در باغ هست خصوصیت ندارد، اگر حالا این خضراوات و زرع در غیر باغ هم باشد آن هم خوردنش جائز است. باید تقریب کلام ایشان این باشد.

شاگرد: ؟؟؟

استاد: حالا اجماع مرکب که خیلی دلیل در اینجور چیزهای جزئی که اجماع مرکب کسی بهش تمسک نمی‌کند. باید القا خصوصیت بکند. این احتمالاً تقریب کلام ایشان باشد.

ولی مشکل قضیه این هست که اصلاً ما روایتی داریم که گفته یجوز الاکل من البساتین؟ همچین چیزی داریم که ایشان می‌خواهد به اطلاقش تمسک کند؟ روایت‌هایی که در آن بستان دارد همه‌اش می‌گوید که الرجل یمرّ علی البستان هل یجوز ان یاکل من ثمرها. اگر شما ثمر را اختصاص دادید به خصوص فاکهه و امثال اینها که ایشان اختصاص می‌دهد، دیگر نمی‌شود به این استدلال کرد. یک موقعی هست اصلاً ثمر را می‌گویید عام است، آن یک بیان دیگر است که ایشان این را قبول ندارد، درست هم هست. ثمر معنای لا اقل یکی از معانی شایعش اگر نگوییم معنای حقیقی شایعش به معنای میوه است، لا اقل یکی از معانی شایعش به معنای میوه است، بنابراین ما در مورد خضراوات و زرع نمی‌توانیم روایت‌هایی که ثمر دارد. روایت‌هایی که بساتین دارد ملاحظه بفرمایید، یک روایتش، روایت آن کتاب مسائل الرجال. سألته عن رجل دخل بستاناً ا یأکل من الثمرة بغیر علم صاحب البستان قال نعم. این یک.

روایت مرسلۀ یونس، سألته عن الرجل یمر بالبستان و قد حیط علیه او لم یحط علیه هل یجوز له ان یاکل من ثمره؟ این هم دو تا.

روایت فقیه، من مر ببساتین فلا باس بان یاکل من ثمارها. این هم این تعبیر. الآن من دیگر روایت دیگری که تعبیر چیز داشت. بقیه‌اش که اصلاً مستقیماً بستان ندارد، اما ما سألت من الثمار من اموالنا یمر بها المار فیتناول منه فیاکله آن روایت توطئه حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه یا روایت عبد الله بن سنان لا بأس بالرجل یمر علی الثمرة، آن‌که اصلاً بستان ندارد. آنهایی که بستان دارد که من نگاه می‌کنم این‌که تجویز کرده هیچکدامشان حالا آن، آن روایت مسعدة بن زیاد که ما آن را دال بر جواز هم می‌دانستیم، موضوعش ثمره است. می‌گوید آن ثمره‌ای که دیوار برایش احاطه نکرده، از آن ثمره می‌تواند بخورد. اما حالا از غیر آن ثمره آن نفیاً و اثباتاً به آن کار ندارد. این است که عمده ثمره را باید روشن کرد. اما این‌که حالا بستان معنایش چی هست و چی نیست، آن خیلی در این بحث دخالتی ندارد.

شاگرد: ؟؟؟ فاکهه و رطب

استاد: چیزش فاکهه و رطب بود، بعد، اصلاً منها دارد. اصلاً ثمره هم تعبیر ندارد. ثمره هم تعبیر ندارد. این است که این تعبیری که مرحوم آقای خوانساری تعبیر می‌کنند ما دل علی الجواز علی البستان یکی از نکاتی که این نکتۀ روشی مهمی هست، گاهی اوقات استدلال که شخص می‌خواهد بکند مراجعۀ دوباره به روایت نمی‌کند، به حافظۀ خودش اعتماد می‌کند کأنّ دیگر روایت‌های بستان دارد و این بستان‌ها را تجویز کرده ازش خوردن، اما چجوری تجویز کرده حتماً باید مراجعه بشود که ببینیم که آن به چه نحو. حالا منهای این‌که، من حالا به نظرم اگر بستان هم بود آن اطلاق نداشت، وقتی می‌گویند از باغ می‌شود خورد یعنی چیزی که باغ بما هو باغ مقوّم باغ بودن باغ هست. ولی حالا شخص در باغ یک چیز بکارد، بگوییم در باغ ممکن است یک ماهی‌گیری هم طرف زده باشد، بگوییم خب از باغ می‌تواند بخورد از ماهی آن باغ هم می‌تواند استفاده کند، این نیست. باغ یعنی آن چیزی که باغ بودن باغ به آن است، که درخت میوه است. اما حالا تصادفا یک جایی در باغ یک کشتی هم طرف کرده، تصادفاً خضراواتی هم کاشته، بگوییم نسبت به آنها هم می‌خواهد تجویز کند اطلاق ندارد، اصل آن عرض کردم اصلاً حتی اگر همچین عبارتی هم بود اطلاق نداشت. ولی حالا که اصلاً همچین عبارتی هم وجود ندارد.

شاگرد: تصادفی نیست واقعاً چون ؟؟؟ معمولاً می‌کارند دیگر.

استاد: اگر اینجوری باشد که متعارف باشد به‌طوری که خلاف آن غیر متعارف باشد بله، آن را می‌شود استفاده کرد.

شاگرد: اطلاق ثمره بر آن

استاد: نه نه، اطلاق ثمره بشود بله. اطلاق ثمره بر آن بشود می‌شود آن را

شاگرد: واقعاً ؟؟؟ اطلاق ثمره مطلق باشد

استاد: نه ایشان مطلق نمی‌داند، ایشان به ثمره نمی‌خواهد تمسک کند. ایشان ابتدا بحث می‌گوید بعضی‌ها به ثمره تمسک کردند، ثمره می‌گوید مطلق نیست ولی به بساتین می‌خواهد تمسک کند. بساتین آن کافی نیست.

خب این بحث تمام.

بحث بعدی، بحث شرایط حق المارّة هست. شرط الاول کون المرور اتفاقیاً. این شرط خب در کلمات خیلی‌ها از قدیم وارد شده، ولی خب مناقشاتی در این مورد هم شده، و اخیری‌هایشان خیلی قبول ندارند این شرط را. مثل مرحوم آقای خویی، مرحوم آقای حکیم. البته مرحوم آقای خویی که اصلاً چیز را، فقط در حال ضرورت جائز می‌دانند. نه مرحوم آقای حکیم و کسانی که منهاج الصالحین را چیز کردند خیلی‌هایشان این شرط اتفاقی بودن را قبول ندارند. مرحوم آقای بهجت، ایشان قبول ندارند. اولین کسی که این شرط را یک استدلال جالب توجه برای این شرط. استدلال برای این شرط که کردند گفتند لفظ مرور در جایی که اتفاقی باشد صدق نمی‌کند، اینجوری تعبیر کردند. اتفاقی نباشد صدق نمی‌کند. جایی که مرور مقصود باشد اینجا کأنّ این صدق نمی‌کند.

مرحوم صاحب جواهر عبارتی دارند، عبارت جالبی است من این عبارت ایشان را می‌خوانم.

مرحوم صاحب جواهر می‌گویند لکن قد یقال ان ظاهر النصوص الجواز. این قد یقال‌های صاحب جواهر معمولاً خودش است، قد یقال، یعنی یمکن ان یقال.

«لكن قد يقال: ان ظاهر النصوص الجواز بتحقق اسم المرور و إن كان مقصودا.

نعم إذا كان المقصود المجي‌ء إلى البستان مثلا لم يصدق عليه اسم المرور بها، و هذا لا يقتضي اعتبار الاتفاق في المرور، ضرورة أعمية مفاد النصوص من ذلك، فالتحقيق دوران الحكم مداره، فيرجع هذا الشرط إلى تحقق مسماه لا أمر زائد؛ و قاعدة الاقتصار على المتيقن لا وقع لها مع فرض ظهور الأدلة الذي عليه المدار في جميع الاحكام كما هو واضح.»

ایشان می‌فرماید که مرور این هست که انسان از این درخت و از این ثمره رد بشود برود. اما وقتی مقصودش این درخت باشد این مرور صدق نمی‌کند. می‌گوید یک موقعی شخص از این درخت رد می‌شود می‌رود، غرضش هم اصلاً برای چی آمده از اینجا رد بشود برود؟ برای این‌که می‌خواسته از این درخت بخورد، هیچ غرضی هم نداشته، جز از این‌که از این درخت بخورد. چون خوردن از درخت متوقف بر مرور بوده، آمده مرور کند تا بخورد رد بشود که برایش حلال باشد. اینجا در مسیر قرار داده آن را، برای این‌که، یک موقعی هست نه این مقصودش، این به اصطلاح تعبیرش این است المقصود المجیء الی البستان مثلاً، لم یصدق علیه اسم المرور، مرور بها.

خب اینجا یک نکته‌ای توجه بفرمایید. اینجا اوّل یکی دو تا عبارت از فقهای معاصر بخوانم بعد یک عبارت جالبی مرحوم شیخ حسن کاشف الغطاء دارد، بعد آن را می‌خوانم.

مرحوم آقای آسید محمود هاشمی اینجوری تعبیر می‌کنند.

شاگرد: طبق آن مبنایی که می‌گویند ؟؟؟ ۱۳:۱۳ عن غیر قصدٍ آیا این انصراف

استاد: به آنها ربطی ندارد حالا آنهایش.

شاگرد:

استاد: حالا اجازه بدهید، اینها را مفصل صحبت می‌کنیم.

ایشان دارد «الظاهر جواز الأكل للمار و إن كان قاصدا له من أول الأمر

نعم لابد بان یکون مارّاً اما اذا لم یکن له مقصدٌ الا الاکل من البستان فالظاهر عدم الجواز.»

اینجوری تعبیر می‌کنند.

ببینید کسی که تنها هدفش اکل از بستان باشد ممکن است این مارّ باشد، به دلیل این‌که می‌خواهد از این بستان بخورد می‌آید مرور می‌کند. مرور این هست که نهایت حرکتش بستان نباشد، اصلاً رد بشود برود. این دو بحث است. این دو تا قاتی نشود، یک بحث این هست که آیا در مسیرش باید این درخت قرار گرفته باشد یا نهایت حرکتش باشد. خب مرور در جایی هست که در مسیرش باشد. اما مقصود و غرضش از این حرکت، از این مرور چی باشد، آن ازش این چیزی استفاده نمی‌شود. این یک عبارت.

به این نکته مرحوم، عبارت مرحوم آقای آسید محمد سعید حکیم را هم بخوانم بد نیست. ایشان تعبیرش این هست که: «إذا مرّ الإنسان بشي‌ء من النخل أو الشجر أو الزرع جاز له أن يأكل من ثمرة بلا إفساد للثمر من كثرة الأكل، و لا إضرار بالأغصان أو الشجر أو غيرها، سواء التفت لذلك حين العبور و رؤية الثمر، أم كان قاصدا لذلك من أول الأمر. بل لو كان له طريقان فرجح الطريق المار بالثمر من أجل الأكل جاز له الأكل أيضا. و لو لم يكن له غرض في العبور إلّا الأكل فالأحوط له وجوبا عدم الأكل.»

این اینجوری دارد. خب اینجا یک سؤال این هست که اگر نهایت مقصدش، نهایت مسیرش همین درخت باشد، خب بگویید مرور صدق نمی‌کند. ولی نه، دارد مرور می‌کند. ولی برای چی مرور کرده؟ برای این‌که بتواند بخورد. اصلاً چون می‌خواسته بخورد مرور کرده، هیچ انگیزۀ دیگری نداشته. این از کلمۀ مرور نمی‌توانید این مطلب را در بیاورید. مرور در اینجا صادق هست ولو هدفش و تنها هدفش این باشد. این تفصیلی که ایشان قائل داده به این‌که هدفش تنها این باشد، یا هدفش تنها این نباشد این خیلی روشن نیست. شبیه همین را به یک معنای دیگر در کلام مرحوم آقای، حالا اصل این مطلب این است که ما یک موقعی به خود مرور می‌خواهیم تمسک کنیم، به معنای لغوی مرور. معنای لغوی مرور حالا اقتضاء ندارد الا این‌که این درخت در مسیر من باشد، منتها الیه حرکت سیر من نباشد. این مفهوم مرور است. ولی ممکن است ما بگوییم منصرف الیه اینجور ادله این هست که من انگیزۀ دیگری داشته باشم نه به انگیزۀ اکل آمده باشم. این یک بیان دیگری هست غیر از بحث مرور است، مرحوم آقای قمی اینجوری تعبیر کردند، من حالا عبارتشان را می‌خوانم. خب مرحوم آقای خویی در متن آن عبارتی که، آقای خویی دارد: «الظاهر جواز الأكل و إن كان قاصدا له من أول الأمر»

این تعبیر آقای خویی هست.

آسید تقی قمی، حاج آقا تقی ایشان در حاشیه فرمودند للاطلاق. ایشان بعد گفتند لکن الانصاف ان الجزم بالاطلاق مشکلٌ فانه لا یبعد ان یقال ان المنساق الی الذهن بحسب الفهم العرفی هو الذی یمرّ فی الطریق بطبعه اما المرور الذی یکون هذا الداعی فیشکل کله مشمولا لدلیل الجواز نعم الذی یمر فی الطریق بحسب طبعه اذا اختار طریق ان یکون فیه البستان لان یاکل من ثمره یشمله الدلیل.

ایشان اینجوری تعبیر کرده.

ولی به نظر می‌رسد ببینید اگر ما مرور به این بستان را گفتیم باید بطبعه باشد. یک موقعی اصلاً من هیچ انگیزه‌ای برای مرور ندارم، اصلاً نمی‌خواهم حرکت کنم، هیچ جا هم قرار نیست بروم. این اکل از این ثمره من را به حرکت وادار می‌کند. خب این، ایشان می‌گوید این مورد را نمی‌گیرد خب عیب ندارد. یک موقع نه من می‌خواهم حرکت کنم، دو تا مسیر هست، یک مسیر نزدیک‌تر است، یک مسیر دورتر است. من مسیر دورتر را انتخاب می‌کنم برای این‌که به چه جهت مسیر دورتر؟ برای این‌که بتوانم از این اکل بخورم. احتمالاً ایشان این مورد را هم می‌خواهد بگوید که نه این مورد هم مشمول دلیل نیست.

یک موقعی هست نه دو تا مسیر دارد، هر دو مسیرش هم طبیعی است. ولی این مسیر خاص را من برای چی انتخاب می‌کنم؟ این مسیر خاص، به خاطر این‌که بتوانم ازش بخورم، و الا به حسب طبع اوّلیه ممکن بود این مسیر را انتخاب بکنم، ممکن بود انتخاب نکنم و یک مرجحاتی خارج از آن مسیر و اینها باید من را، من فکر می‌کنم ایشان این صورت را می‌خواهد بگوید که مشمول ادله است. جایی که دو تا مسیر هست که اگر من غرض از اکل نداشتم ممکن بود همین مسیر را انتخاب کنم. نه این‌که غرض از اکل نداشتم مسیر دیگر را انتخاب می‌کردم. جایی که آن مسیر نزدیک‌تر است، آن مسیر راحت‌تر است، به طبع اوّلیه اشخاص از آن مسیر می‌روند، ولی من به خاطر این‌که بتوانم ما گاهگاهی این برایم پیش آمده، دو تا مسیر هست، یک مسیرش به حرم حضرت معصومه می‌خورد، یک مسیر به حرم حضرت معصومه نمی‌خورد، برای این‌که بتوانیم یک سلامی به حضرت معصومه بدهیم، راه را دور می‌کنیم. خب این خودش چیز هست، یعنی قصد به اصطلاح زیارت حضرت معصومه کردن است. این یک جور است. یک جورش هست نه دو تا مسیر مساوی‌اند. حالا ممکن است از این مسیر آدم برود، ممکن است از آن مسیر برود، هیچ فرقی هم ندارد. ولی حالا این را انتخاب می‌کند، این مسیر مساوی را، برای این‌که هر دویش مسیر طبیعی است. ایشان می‌خواهد بگوید که کأنّ مسیر طبیعی اطلاق منصرف هست به مسیر طبیعی، نه مسیر غیر طبیعی. در جایی که دو تا مسیر وجود دارد هر دویش مسیر طبیعی است. ایشان می‌خواهد اینجوری کأنّ استظهار کند. من نمی‌دانم این آیا اطلاق این مقدار هست یا نیست؟ شاید ممکن است ما بگوییم در جایی که به هر حال این اکل از ثمره ولو به نحو جزء العلة دخالت داشته باشد در انتخاب این مسیر به‌طوری که اگر این اکل از ثمره نبود، من معلوم نبود این مسیر را انتخاب کنم، این هم بعید نیست که داخل در شمول ادله نباشد. این به هر حال یک ابهامی دارد، یعنی صورتی که ایشان چیز کرده که مشمول ادله است، ابهام دارد، من نمی‌دانم واقعاً اطلاق این موارد را می‌گیرد، اطلاق نمی‌گیرد.

ولی اصل نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم شاید به یک بیان دیگری بگوییم مثلاً اطلاق می‌گیرد، به این بیان که اصل اتفاقی بودن مرور را، اصل این‌که چرا مرور اتفاقی نباید باشد ممکن است استناد ما به این باشد، در مواردی که انسان برای اکل این مسیر را انتخاب می‌کند به حسب متعارف این قید را در سؤال اخذ می‌کند. یعنی اگر در جایی، اصلاً برای خوردن، یعنی سؤال را اختصاص، به خصوص بعضی از این روایات را شما ببینید، روایات صور مختلف را سؤال کرده، حیط علیه، ام لم یحط من ضرورةٍ من غیر ضرورةٍ. نمی‌دانم لیس یحمله علیه الا الشهوة، فلان. تمام این خصوصیات را ذکر کرده. ولی این را ذکر نکرده که از اوّل اصلاً مرورش به این قصد بوده. اگر مرورش به این قصد باشد، این در جایی که مرورش به این قصد باشد، آن هم مشمول ادله باشد، به حسب طبیعی این را در ادله ذکر می‌کنند. من می‌خواهم بگویم که این ادله در جایی که به خصوص آن دو صورت را، صورتی که اصلاً اگر انگیزۀ اکل نبود اصلاً حرکت نمی‌کرد. یا انگیزۀ اکل نبود از این مسیر حرکت نمی‌کرد از مسیر دیگر می‌رفت. مسیر طبیعی‌اش مسیر دیگر است، این دو صورت را تصور می‌کنم خیلی روشن است که اگر این صورت‌ها مشمول ادله نیست. نه به خاطر لفظ مرور. به خاطر این جهت که به‌طور طبیعی، این هم که ایشان می‌گوید منساق من الادله این است، منشاء منساق بودنش هم این است که اینجور خصوصیات، خصوصیتی که شخص غرضش از این حرکت مروری‌اش اکل هست، این را به‌طور طبیعی در سؤال اخذ می‌کنند. به‌طوری که اگر در سؤال اخذ نکردند ظاهر سکوت از سؤال این است که این شکلی نیست. ببینید بعضی چیزها هست که من، یک جلسه هم اشاره کردم، فرض کنید طرف می‌گوید که پدر مثلاً، من همسایۀ ما آمده در خانۀ ما، حالا کلی هم سؤال کند. همسایه آمده در خانۀ ما با ورودش به خانۀ ما شیشه را شکسته. آیا این ضامن هست یا ضامن نیست؟

خب شما بگویید این اطلاق دارد، نسبت به آن صورتی که همسایه برای چی در خانه آمده؟ برای این‌که آتش سوزی بوده، آمده برای این‌که اهل خانه را نجات بدهد. برای مُحسن بودن، آن مواردی که برای کمک، آمده برای این‌که خانۀ آتش سوزی را خنثی کند، مجبور شده شیشه را بشکند، آیا این صورت را اطلاق عبارت را بیان می‌کنند؟ هیچ وقت با اطلاق بیان نمی‌کنند. چون این

شاگرد: قضیۀ شخصیه است یا کلی است؟

استاد: قضیۀ کلی هم باشد، عرض من این است. قضیۀ کلی هم باشد به صورت کلی سؤال نمی‌کنند. قضیۀ شخصیه که روشن است. من مثال گفتم کلی. قضیۀ کلی هم باشد اینجور چیزهایی که یک خصوصیت‌های خاصه‌ای دارد که اصلاً محور اصلی این است که آیا خراب کردن خانۀ دیگری برای این‌که از خطر بیشتر جلوگیری کنیم این ضمان دارد یا ضمان ندارد، اینها تخصیص به ذکر می‌دهند. اگر تخصیص به ذکر ندادند همینجوری گفتند، همینجوری تعبیر کردند که آیا طرف همسایه وارد خانۀ دیگری شده زده نفهمیده، حالا حضرت تعبیر بکند نفهمیده. اصلاً بگوییم سؤالش. چون خیلی وقت‌ها سؤال اینجور کرده، شخصی وارد خانۀ غیر شده، نفهمیده شیشه را خراب کرده، شیشه را شکسته. بگوییم این اطلاق دارد، کسی که نفهمیده به قصد نجات صاحبخانه این کار را انجام داده باشد، چه به قصد نجات صاحبخانه، نه اطلاق ندارد. آن جایی که به قصد نجات صاحبخانه رفته آن تخصیص لذکر می‌دهند. این عمده این است که ببینیم چه چیزهایی را تخصیص به ذکر می‌دهند. من تصورم این است آن جایی که هیچ انگیزه‌ای برای حرکت ندارد. یا انگیزه‌اش برای حرکت، حرکت از این جای خاص اکل نیست، به‌طوری که اگر انگیزۀ اکل نبود، از جای دیگر حرکت می‌کرد. اینجاها را تخصیص به ذکر می‌دهند. اما خصوص آن صورتی که آقای قمی تعبیر می‌کند، آن صورتی که دو تا مسیر هست، ممکن است از این مسیر برود، ممکن است از این مسیر برود. هر دو هم طبیعی است. آیا اینجاها هم تخصیص به ذکر می‌دهند این خیلی نمی‌دانم تخصیص به ذکر می‌دهند، تخصیص به ذکر نمی‌دهند امثال اینها.

شاگرد: می‌خواهید بفرمایید

استاد: یک مقداری ابهام دارد. من کلام آقای حاج آقا تقی قمی را می‌گویم ممکن است کسی قبول بکند، ممکن است کسی قبول نکند، به هر حال این صورت، صورت مبهمی است. جایی که انگیزۀ طرف، یعنی این حرکت خودش حرکت طبیعی است. آن چیزی که تخصیص به ذکر می‌دهند حرکت غیر طبیعی است. جایی که حرکت طبیعی نیست در این مسیر رفتن، آنها را قطعاً تخصیص به ذکر می‌دهند به عبارت عام اکتفا نمی‌کنند همچنان که آقای حاج آقا تقی تعبیر می‌کنند درست هم هست.

می‌گوید: « المنساق الى الذهن بحسب الفهم العرفي هو الذي يمر في الطريق بطبعه»

جایی که به طبعه از این مسیر حرکت نمی‌کند آنها را شامل نمی‌شود. این درست است. ولی آن جایی که به هر حال اکل جزء العلة هست در انتخاب این مسیر، آیا آن را اکتفا، حتماً باید ذکر بشود یا ذکر نشود من یک قدری برایم مبهم است که واقعاً اطلاق دارد، اطلاق ندارد.

شاگرد: فرقی نیست سؤال سائل باشد یا امام همان اوّل.

استاد: نه، اگر امام مستقیم بگوید اطلاق دارد.

شاگرد: فرض

استاد: نه، حتی در آن صورت هم اطلاق ندارد. یعنی ببینید چیزهایی را که آن منساق الی الذهن العرفی که مطرح هست چه سؤال سائل باشد چه امام باشد منساق همین است. یعنی امام علیه السلام هم اگر بخواهند این صورت را بگویند باید تصریح به ذکر کنند. اینها چیزهایی هست که عرف این منساق الی الذهن می‌خواهند بگویند همینجور است. این مطلبی که ایشان دارد به نظر می‌رسد که انصراف. نه لفظ مرور.

و منهنا یظهر اینجا مرحوم آقای شیخ حسن کاشف الغطاء، دو تا شرط ذکر کرده. یک شرط این است که مرور اتفاقی نباشد. یک شرط دیگر این است که مرور باشد. منتها الیه حرکتش اینجا نباشد. دقت کرده به این معنا. من عبارت ایشان را بخوانم. در انوار الفقاهة، عبارتی که دارد.

شاگرد: ؟؟؟ نباشد

استاد: اصلاً مرور نیست.

من یک نکته‌ای می‌خواهم عرض بکنم، آن این است که ممکن است بعضی از مصادیقی را که مرور نیست، ممکن است. اصلاً نه.

شاگرد: برود یک جایی باغی خودش دارد، برود ؟؟؟

استاد: حالا یک توضیحی من می‌خواهم بدهم، اوّل چیز کنم، من یک نکته‌ای اینجا بگویم بعد می‌گویم. ایشان در انوار الفقاهة دارد، اینجوری دارد، البته من این چاپ، من از روی چاپ کامپیوتری این را یادداشت کردم. نمی‌دانم چاپ آن نسخۀ چاپی که بعداً چاپ شد این عبارت عین همین هست یا عین این نیست، چون یک قدری به نظرم غلط دارد، عبارت یک جوری است. حالا می‌خوانم عبارت را می‌گویم کجایش هم غلط دارد و اینها، فرصت نکردم به خود انوار الفقاهة مراجعه کنم، این چاپی که در جامع الچیز هست این قبل از چاپ اینها گرفته بودند وارد کرده بودند. احتمال دارد موقع چاپ بعضی تصحیحات شده باشد.

عبارت ایشان این است: «لما كان الحكم مخالفاً للقاعدة اقتصر على المورد اليقيني من الأخبار و فتاوى الأخيار فلا يحل له إلا أن يكون المرور اتفاقياً لا بقصد الأكل كما يظهر من الأخبار و لا يكون القصد مشتركاً بين الأكل و المرور»

اگر تنها به قصد اکل بخواهد برود آن نمی‌شود. اگر قصد مشترک بین اکل و مرور باشد، دو تا انگیزه دارد. هم به خاطر اکل می‌خواهد برود، هم به خاطر مرور باشد می‌گوید آن هم نمی‌شود. حالا آن یک شرط.

یک شرط دیگر: «و إن يكون المقصد ما فوق مكان الثمرة كما يظهر من لفظ المرور أو المقصد مكانها»

این او المقصد مکانها من به نظرم باید یک چیزی اینجا افتاده باشد. لا ما اذا کان المقصد ما دون مکان الثمرة او المقصد مکانها. یک همچین چیزی باید افتاده باشد. از یک مرور به مرور دیگری باید افتاده باشد. چون این او المقصد مکانها یعنی چی؟ اصلاً. ایشان خلاصه می‌گوید له مرور جایی هست که شما مقصد بعد از آن ثمره باشد. اگر مقصد قبل از ثمره باشد یا خود ثمره باشد مرور صدق نمی‌کند، درست هم هست. مرور صدق نمی‌کند، مرور جایی هست که آن شیء در وسط راه باشد، به او نرسیده که خب مرور نکرده، آن هم نهایت باشد مرور بر آن صدق نمی‌کند. امثال اینها. و این می‌گوید از لفظ مرور. می‌گوید یک مطلب از لفظ مرور استفاده می‌شود. یک مطلب از همان انصراف و اینها. این که بحث انصراف یک چیز است. آن چیزی که از لفظ مرور. ما این را دقت کرده که این دو تا را با همدیگر فرق بگذارد و اینها. در این برنامۀ انوار الفقاهة صفحۀ ۲۲۷ آن جلد مربوط به کتاب البیع‌اش هست و اینها.

البته یک نکته‌ای اینجا ممکن است ما در نظر داشته باشیم. ببینید یک بنده خدایی. اگر یک کسی هیچگونه انگیزه‌ای نسبت به این درخت ندارد، آمده درخت را تماشا کند. حالا که آمد تماشا کرد هوس کرد از این درخت بخورد. ممکن است ما بگوییم ولو لفظ مرور این مرور را نمی‌گیرد، ولی عرف القا خصوصیت می‌کند، این‌که بگوییم حتماً از این رد بشود برود، آن مرور مقدمه است برای این‌که مقصود شخص نباشد. و الا آن کسی که هیچگونه انگیزه‌ای نسبت به اکل نداشته. آمده بوده آن درخت را تماشا کند، یا آمده بوده اصلاً درخت را هم کار نداشته. آمده پای درخت آن درخت را آبیاری کند. عیب ندارد، شخصی بوده که، کارگری بوده که مأمور ادارۀ آب بوده آمده آب را برساند. حالا که آمده آب را برساند نگاهش به درخت افتاد هوس کرد. بگوییم این حتماً باید از اینجا عبور کند. این به نظرم عرف القا خصوصیت می‌کند. آن مرور به آن معنایی که صاحب چیز، ولو معنای حقیقی مرور این هست که در مسیر قرار گرفته باشد، ولی ظاهراً این مرور مقدمه هست برای این‌که مقصد بودن. و منهنا یظهر ممکن است ما باز برگردیم که آنهایی هم که کلمۀ مرور، از کلمۀ مرور استدلال کردند به خاطر اینجور تناسبات حکم موضوع استدلال کردند. نه لفظ حاق لفظ مرور به معنای لغوی مرور امثال اینها. اینها می‌خواهند بگویند مرور ازش خصوصیتی فهمیده نمی‌شود. مرور به حسب عرف متعارف اخذ قید مرور در دلیل به جهت این هست که مرور ملازمه دارد نوعاً با عدم مقصود بودن. این تقریبی باشد برای کلام آنهایی مرور، بعید هم نیست این تقریب، تقریب درستی باشد. علی ای تقدیر آن چیزی که من می‌خواهم عرض بکنم این هست که اگر من هیچ انگیزه‌ای برای حرکت نداشته باشم الا برای این‌که به این درخت برسم. یا این‌که اگر اکل نبود اصلاً حرکت نمی‌کردم. یا اصلاً از این مسیر حرکت نمی‌کردم. حالا چه به نحو تمام العلة، چه به نحو جزء العلة، این صورت به نظر می‌رسد که داخل ادله نیست. ولی جایی که حالا چه مقصد من، ممکن بود از اینجا عبور بکنم. یعنی جایی که دو تا مسیر طبیعی دارد، حالا ممکن است از این مسیر عبور کنم، ممکن است عبور نکنم الآن چرا از این مسیر عبور کردم؟ می‌خواستم بخورم. اینش احتیاط این است که خورده نشود، ولی اگر کسی هم بگوید اطلاق ادله این مورد را می‌گیرد ما منکرش نیست ولی برای ما مطلب صاف نیست. ولی آن جایی که نه، مرور اتفاق، به اصطلاح اگر من قصد اکل، این تعبیر ایشان دارد که اگر مشترک باشد، مرحوم شیخ حسن کاشف الغطاء که من هم قصد مرور دارم، هم قصد اکل دارم. اگر آن قصد مرورش تام باشد اقتضاءً للعلیة آن هم باز کافی است. ولی ببینید من اگر هم این قصد اکل نبود حتماً از این مسیر می‌رفتم، چون کارم این است، مسیرم هم این است. ولی حالا مثلاً روز قبل چون آمدم اینجا خوردم به دهنم مزه کرده، اگر هم کار نداشتم از این مسیر هم می‌آمدم. هم به خاطر. یعنی دو تا عامل هست. هر دو عاملش علت تامۀ اقتضایی هستند. این هم به نظر می‌رسد کفایت کند. آن صورتی کفایت نمی‌کند برای جواز که اگر من انگیزۀ اکل نداشتم انگیزۀ دیگری به نحو علت تامه وجود نداشت که من را از این مسیر می‌کشاند. این به نظر می‌رسد جمع بین مطالب این باشد.

شاگرد: ؟؟؟ ۳۹:۱۴ جمعی که فرمودید قبل از این‌که این روایات بیاید ظاهراً فرمودید یک ما به ازای خارجی داشته است. یعنی در خارج مردم این کار را می‌کردند. یعنی می‌رفتند یک چیزی می‌خوردند، از میوه‌ها می‌خوردند. این وجه انصرافش به مواردی که عن غیر قصدٍ بوده چی است؟ یعنی حالا اگر فتاوای عامه و چیزهایی باشد که در آن خصوصیت دارد، می‌شود گفت ما به ازای خارجی‌اش مثلاً این روایت دارد از یک چیز خارجی

استاد: عیب ندارد. آن چیز خارجی را ما نمی‌توانیم بیشتر از جایی که مرور اتفاقی هست اثبات کنیم. اگر به آن چیز خارجی بخواهیم تمسک کنیم قدر مسلمش آن جایی هست که

شاگرد: اگر عامه فتاوای چیزشان، نوعاً که قائل به منع بودند.

استاد: نه آنهایی که تجویز می‌کنند. بحث مار است دیگر. من عبارتش را بگذارید من حالا بعضی از این عبارت‌هایی که اینجا هست عبارت را بخوانم. اذا مررت ببستان فکل و لا تتخذ خبنةً. این عبارتی هست که از عمر نقل شده. عن ابن الثمیل یمرّ بالثمرة فقال یاکل و لا یفسد از عبیده نقل شده. این هست دیگر تعبیر.

نه آن تعبیرش. ولی بحث سر این هست، همین تعبیرهایی که اذا مرّ آیا در جایی که طرف برای اکل مرور را انجام می‌دهد، آیا اینها را شامل می‌شود. همین تعبیر روایت ماست. این تعبیرات با تعبیر روایت ما تفاوت محتوایی ندارد از جهت مرور. یک قیدهای دیگری در روایت‌های ما وجود دارد که آنها تفاوت دارد. ولی از حیث مرور عین تعبیرات روایت ماست.

شاگرد: روایت داود صرمی هم که دخل دارد چطور؟ آن هم می‌خواهد بگوید خصوصیتی ندارد؟

استاد: نه، داود صرمی را که ما از جهت سندی معتبر ندانستیم. آنش که معتبر ندانستیم آن هیچی. دخل آن که می‌گوید داخل بستان بشود، آن هیچی، اصلاً مرور را شرط نمی‌داند. آن هیچ. این است که روایت داود صرمی را بگذاریم کنار روایت‌های معتبر ما اذا مرّ دارد و مرّ مفادش همان است که عرض کردم.

شاگرد: فی و علی و ما و همۀ اینها استعمال می‌شود هیچ تفاوتی ندارد؟

استاد: دیگر حالا من تفاوتی نمی‌بینم حالا. این بستگی دارد که ممرور بالا باشد یا پایین باشد، تفاوتش این است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان